

# مجلهٔ ارمغان

شماره

پنجم

مرداد ماه

۱۳۱۳ شمسی

سال

پانزدهم

اوت

۱۹۳۴ - مسیحی

تاسیس بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی

«مدیر و نگارنده و حید دستگردی»

## اشعر شعرای دو قرن اخیر کیست؟

پیرامون مسابقه ادبی

در آغاز دو قرن اخیر يك نهضت ادبی و شعری بزرگ در ایران شروع شد و بدست يك سلسله از شعرای زبردست بنای ست پایه ادبی عصر صفوی و سبک هندی ریشه کن و سبک حقیقی سخن و آیین و روش عصر غزنوی و سلجوقی و سامانی در حقیقت زنده گردید.

کیفیت این نهضت ادبی و بیان حال سرداران نهضت محتاج بمقالات مفصل علی حده است و ما درین مقاله میخواهیم از حدود موضوع مسابقه خارج نشده و اگر بتوانیم و از عهده برآئیم فقط اشعر شعرای این دو قرن را برهان و دلیل معین سازیم.

درخت این نهضت تازه ادبی مدتها پیش کشته شده بود ولی در عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار بشمر رسیده و نوابع سخن قدم در عرصه ظهور و بروز گذاشتند.

از مشاهیر سخن سنجان این عصر که نام همه تا قیامت پایدار است، سروش اصفهانی، نشاط اصفهانی، صبای کاشانی، شهاب اصفهانی، قآنی شیرازی، وصال شیرازی، داوری شیرازی، یغمای جندقی، و امثال آنان در درجه اول

قرار دارند و در درجه دوم نیز شعرای بسیارند که اسامی و شرح حال آنان در تذکره‌های همان عصر بتفصیل ذکر شده است، بعقیده نگارنده نبوغ و ابتکار در آن عصر و در میان اینهمه شاعر بزرگ زبردست نصیب حکیم قآنی شیرازی شده و تنها اوست که سبکی او و روشی تازه در قصیده و تغزل پیش گرفته و بحکم طبیعت و سرشت در تغزل همان راه را پیموده است که سعدی در غزل.

سعدی غزل را ایجاد و اختراع کرد و پیش از وی غزل بدین روش و سبک ابداع وجود نداشت و بعد از وی هم روش وی سرمشق تمام غزلسرایان گردید گرچه تاکنون احدی در راه غزل بگردد شیخ هم نرسیده است و نمیرسد. قآنی هم در تغزل بدون اینکه خودش توجهی داشته باشد چنانکه رسم تمام نوابغ است بمقامی رسیده که می‌توان گفت در خلف بلکه سلف هم هیچکس بدان پایه و مایه نرسیده و نخواهد رسید.

قآنی در بسیاری از قصاید شیوه طبیعی و راه نبوغ خود را خواسته است عوض کند و بسبک شعرای باستان از قبیل خاقانی یا انوری سخن براند و الحق در اینگونه مقامات نبوغ خود را زیر پای انداخته است.

قآنی در آنجا که هیچگونه نظر تقلید در کار نداشته و مطابق طبیعت خود بطی طریق سخن پرداخته بدون التفات راه نبوغ و عظمت را می‌پیماید و چنان بی تکلف و مشقت ادای سخن میکند که از تصور آن فکر دانشمند عاجز است و اینک نمونه از هر دو گونه اشعار وی برای اثبات دعوی نقل میکنیم. از جمله قصایدی که در آن تقلید و اقتفاء از اساتید پیشینه مخصوصاً خاقانی منظور نظر قآنی بوده این قصیده است که چند بیت از آن نقل میشود.

(نقل از مطلع دوم)

فلک ژاژ است هنجارش جهان زشت است آینش همان مهر خسان کیشش همین کین کسان دینش

بلی گردون بجز دانا گدازی نیست هنجارش بلی گیتی بجز نادان نوازی نیست آیینش  
اگر در دفتر تقسیم عسری قسم نادانرا بتصحیفی و تضعیفی نماید عشر و عشرینش  
و گر در مقسم تقدیر الفی بهره دانارا کشد فی الحال از تلبیس بر سر خط ترقینش  
گر از رنج فریسموس ناساید دمی دانا چنان فردش فروماند که پندارند عنینش  
و گر از خارش است ابلهی بر خویشتن بیچد ز خط استوانیمور سازد بهر تسکینش  
رخش شد چون دل فرعون و موسی و اراز موسی بهر ۴۰ عسری افزایش بمیقات ثلثینش  
(در مطلع سوم)

همانا فصل تابستان سرآمد عهد تسعینش که مایل شد بکفه شب ترازو باز شاهینش  
فلک از ابرایدون آبنوسی کشته خورشیدش چمن از باداید در سند روسی گشته نسیرینش  
مران کانون که مهر افروخت در مرداد و شهر یور عیان در آسمان دودازچه در آبان و تشرینش  
مران بارانی قائم که خور آراست در سرطان بقندز گون غمام اینک فلک را رای تبطینش  
زره سازد ز آب بر که باد دی نباید بس که در هر خر گهی روشن شود نیران تفتینش  
تو گوئی تخم بیدانجیر خورد است ابر آبانی که از شرح پیایی ظاهر است آنا رتلینش  
در این قصیده که بسی مفصل است حکیم داد سخن داده و در راه تتبع  
واقفا از استاد باستان قدمی عقب نمانده است ولی با اینهمه نبوغ وی در اینجا  
آشکار و نمایان نیست و قباب تقلید و اخباره این عروس زیبا را پوشانیده است .  
ازینگونه قصیده باز هم در دیوان حکیم دیده میشود ولی از خوف تطویل بذکر  
چند بیت از همین یک قصیده اکتفا رفت .

قصاید و تغزلاتی که نبوغ قآنی را آشکار میسازد و روانی طبع و عظمت  
و نبوغ وی را بر همکنان مدلل میدارد فراوانست و اینک نمونه از آنهاست .  
(قصیده)

رسید نامه دلدار ز دوشم شیراز دمان گرفتم و بوسیدم و نمودم باز  
نوشته بود مرا کای مقیم گشته بری چه روی داد که دل بر گرفتی از شیراز

همه شکاری و نخجیر گیر و صیداند از  
 کمند خاطر خلقی بزلفگان دراز  
 دزیغ از آن همه مهر و وفا و عجز و نیاز  
 پی کمین دل و دین خلق لشکرناز  
 دو مژه دارم هر یک چو چنگل شهباز  
 معلق است در آن زلفگان چو کان باز  
 که تا کجائی و چونی و با که دمساز  
 نه آنکم که دل داده از تو گیرم باز  
 شدم سوار بر آن برق سیر گردون تاز  
 بگام رخس سپردم بسی نشیب و فراز  
 تبم گرفت و تم زار شد چو تار طراز  
 زمین سپردم و بردم بتخت شاه نماز  
 بخانه آمدم و در گشوده بستم باز  
 به مشکویم قمری شمع شاهدان طراز  
 گهی بمطرب گفتم تونیزی بنواز  
 دو گوشم از جهتی بازمانده در آواز  
 شب گذشته که کردیم ساز عشرت ساز  
 چنانکه کاربسیلی کشید و ناخن و گاز  
 بکتف ساقی مطرب نواخت دستم ساز  
 چه حاجتست که مطرب همی زندشهناز  
 چه حاجتست که ساقی همی دهد بگماز  
 بدانمنا به که سرهنک ترک با سر باز

شنیده ام که بری شاهدان شننگولند  
 هلاک خاطر قومی بچشمگان نژند  
 گمان برم که بدان دلبران سپردی دل  
 هنوز گوشه نشین باشدم بگوشه چشم  
 دو طره دارم هر یک چو پنجه شاهین  
 هنوز غبغب سیمین من چو کوی سپید  
 هلاچه شکوه دهم شرح حال خود بنویس  
 قلم گرفتم و بنوشتمش جواب که من  
 پس از فراق که کردم بسیج راء عراق  
 بنعل اسب نوشتم بسی و هاد و تلال  
 بری رسیدم و پیش از وصول مو کب شاه  
 چو خسر و آمد و تب رفت و گردغم بنشست  
 قصیده خواندم و کرد آفرین و داد صله  
 پهلویم صنمی ماه دلبران چنگل  
 گهی بساقی گفتم که می بساغر ریز  
 دو چشمم از طرفی بازمانده در ساقی  
 نداده حادثه رخ زهیچ روی مگر  
 میان مطرب و ساقی فناد عربده  
 بفرق مطرب ساقی شکست شبیه می  
 چه گفت ساقی؟ گفتا کجا جمال منست  
 چه گفت مطرب؟ گفتا کجانوای منست  
 من از کرانه مجلس بهر دو بانک زدم

همی چه گفتم گفتم که بافضایل من  
 که نا که این يك دلقم گرفت و آن يك حلق  
 تو آن نه که بزشتی ترا زتند مثل  
 ترا که گفت که باروی زشت رخ بفرز  
 ز کبر نرمك نرمك بهر دو خندیدم  
 بگفتم ار بشناسید نام و کنیت من  
 ابوالفضایل قاآنی ار شنید ستید  
 چو این بگفتم ساقی گرفت زلف بچنك  
 بهار آمدودی رفت و روز عید رسید  
 اهل ذوق میداتند که اینگونه تعزل و تخلف  
 نمونه ندارد و مبتکر آن طبع روان دریا موج  
 قاآنیست و بس .  
 (قصیده دیگر)

طراق سندان برخاست ایغلام از در  
 یکی پیوی وز کوبنده می بجوی خبر  
 بین که طارق لیل است یا که سارق خیل  
 بین که فاعل خیر است یا که جالب شر  
 بدو بگو چه کسی کیستی چه داری کار  
 در این برای در این شب چه آمدت بر سر  
 (نیز این قصیده)

روز آدینه شدم بر در خلوتگاه شاه  
 نامه مدح بکف چشم ادب بر در گاه  
 محرم خلوت شه کان ادب اسمعیل  
 که بشوخی بر شه منقر دست از اشباه  
 شاهر اخواست بوجد آرد و خرسند کند  
 گفت کای خسرو گردون فرسیار سپاه  
 مر مرا بود کهن ساله زنی دایه چرخ  
 پیل خرطوم و زرافه تن و بوزینه نگاه  
 آه سردش بلب آقدر که در یخدان یخ  
 موی زردش بتن آقدر که در کهدان گاه  
 چین بر خسارش از آن بیش که در دریا موج  
 مایل شهوت از آن بیش که شیطان بگناه

## (نیز این قصیده)

دلکی هست مرا شیفته و هرجائی      شیوه اش عشق پرستی هنرش شیدائی  
 پیشه اش روز بدنبال نکویان رفتن      شب چه پنهان ز تو تا صبح قدح پیمائی: الخ

اینگونه قصاید فراوان و از اول تا آخر دیوان حکیم قآنی بدان  
 سرشار و مشحونست و بایستی بدقت دیوان وی را ملاحظه و مطالعه کرده مقام  
 عظمت و نبوغ ویرا بذوق سلیم دریافت .

آری مقام نبوغ درجه اول و عظمت سخن سنجی در قرون اخیر نصیب  
 قآنیست و بالاترین دلیل بر نبوغ و عظمت وی چندین مرتبه طبع دیوان اوست  
 در ایران و هندوستان که چنان سرعت قبول و شهرت وی در جامعه راه پیموده که  
 دیوانش در فاصله صد شال و اندتالی و ششمین دواوین بنجگانه استادان سخن فارسی واقع  
 شده و در هر خانه که فردوسی و سعدی و نظامی و مولوی و حافظ موجود است  
 قآنی هم وجود دارد . در طهران يك طایفه که از بقایای معاصران و پندهنوز  
 هم دیده میشود که رقابت و حسادت پدران خود را میراث داشته و از حکیم  
 قآنی در مجالس و محافل و گاهی در جراند بدگویی میکنند . اینگونه مهملات  
 مانع نبوغ و عظمت نیست و البته در عصر سعدی هم بسیار شاعران نسبت بوی  
 حسادت و رزیده امامی هروی و مجدد همگر هم دیگر را بر او ترجیح مینهادند ولی روزگار  
 بدین سخنان گوش نداده امامی و مجدد همگر و بقایای آنانرا در حفره نیستی  
 دفن کرد و روز بروز بر مقام نبوغ و عظمت سعدی افزود و تاقیامت میافزاید .  
 نسبت بقآنی هم همین گونه است که الان دیوان وی پس از چندین مرتبه طبع  
 یافت نمی شود ولی از معاصران وی و بقایای آنان اگر اثری ناچیز هست از حدود  
 خاندان خودشان تجاوز نکرده و نمیکند تا آنکه در دیار نیستی پنهان گردد .  
 پس از حکیم قآنی نیز تا این زمان که مائیم شاعری پایه و مایه و نبوغ

استاد بزرگ سخن ادیب الممالک فراهانی متخلص بامیری که بتازگی دیوان وی از طرف اداره ارمغان نشر شده در قلمرو پارسی زبانان وجود ندارد . در حقیقت باید گفت نبوغ سخن در قرون اخیر قآنی آغاز شد و بادیب الممالک ختم گردید ادیب الممالک هم مانند قآنی دشمنان بسیار داشته و دارد و اتفاقاً دشمنان این هر دو نابغه ملک سخن بیشتر از اهل . . . بوده اند و کاش نبودند گرچه این دشمنان بیشتر باعث عظمت و بزرگی اینگونه نوابغ خواهند شد و البته روش روزگار است که هر یزدانی را اهرمنی و هر نوری را ظلمتی از دنبال است و اگر اهرمن و ظلمت نبودندی مقام عظمت یزدان و نبوغ نور آشکارا نمی گشت.

استاد ادیب الممالک فراهانی نیز مانند حکیم قآنی هر جا اقتفا و تتبع از اساتید باستان کرده و راه تقلید پیموده رخسار نبوغ و عظمت خود را در برده پیروی پنهان داشته و با آنکه در هیچ یک از قصاید اقتفائی از مقتدای خود بازپس نمانده و همه جا داد سخن داده است باز هم نبوغ و عظمت وی آشکار نیست ولی آنجا که شیوه طبیعی و طبع غریزی خویش را پیروی کرده نبوغ و عظمت وی چون عروسی زیبا بر سر بازار جهان برده از رخسار برگشیده و جهانیان را مفتون و شیدای خود ساخته است از قصاید اقتفائی وی یکی قصیده ذیل است :

(قصیده)

باد نوروزی ز روی گل نقاب انداخته	زلف سنبل را همی در پیچ و تاب انداخته
در رکاب فرودین بر رغم اسفندارمذ	خون سرمارا همی اندر رکاب انداخته
سایه سرو جوان بر طرف باغ و جویدار	نیکوئیها کرده است اما در آب انداخته
باده چون خون سیاوش ده که کاوس بهار	آتش اندر خیمه افراسیاب انداخته
سرخ گل مانند عروسی را که هنگام زفاف	جامه گلگون نکرده دست اندر خضاب انداخته
لاله تر کی مست را ماند قدح بر می بدست	کرده رخ گلگون بر شور از شراب انداخته

گریه بیداندر چمن چون زاهدی بشمینه پوش طبلسان خز بروی از بهر خواب انداخته  
 فاقم دی را که برفستی هوا از هم درید نک بدوش خوبش سنجاب از سحاب انداخته  
 هر چند ادیب الممالک در این قصیده بامقتدای باستانی خود همدوش میرود  
 ولی با اینهمه چنانکه گفتیم کمال ظهور نبوغ و عظمت وی در قصایدیست که  
 بی روی از طبیعت خویش کرده. برای مطالعه تمام این قصیده بدیوان وی صفحه ۴۴۹  
 رجوع شود یکی دیگر از قصاید اقتفائیه وی این قصیده است:

(قصیده)

هژیر و نعزو خوش ای باد نوبهار بوز که دیر گاه براه تو مانده چشم دختر رز  
 پرند سبز بگلبن پوش تاما نیز زیادگار خزان برکنیم جامه خز  
 یا که رایت کیخسرو بهار رسید گذشت نوبت افراسیاب و گر سیوز  
 برای مطالعه تمام این قصیده بصفحه ۲۸۶ از دیوان وی رجوع شود.  
 یکی دیگر از قصاید اقتفائیه وی اینست:

(قصیده)

تاساقی میخوار گان در جام صهار ریخته خون دل خم در قدح از چشم میناریخته  
 در سینه سیم سپید آکنده زر جعفری در دیده الماس تر یا قوت حمراریخته  
 این باده را تر کی عجب در ماه شعبان و رجب علوم افشرد از حلق غنب در خم تر سا ریخته  
 آید جبابش در نظر مانند مروارید تر بر سطحی از لعل و گهر بهر تماشاریخته  
 نمی همچوماری جانگزا گشته با فسون آشنا نافش دریده چند جا دندانش یکجاریخته  
 بصفحه ۴۵۱ از دیوان وی رجوع شود.

در قصایدی که پیروی از طبع خود کرده و پرده تقلید را دور انداخته  
 نبوغ و عظمت بجائی میرسد که دست همه کس از آن کوتاهست و اثره آنجا که با جامعه  
 جهل و زشتی در مقام جدل و جنک برآمده و از بحر طبع وی امواج انتقاد و  
 نکوهش بر اطراف فرو میریزد.



هر چند سراسر دیوان وی بقصاید و قطعات طبیعی انباشته است و بدستکاری همت والای مدیر ارمغان این بزرگ نامه و گرامی دیوان از دستبرد حوادث مصون و بدسترس اهل ذوق و ادب در تمام جهان گذاشته شده ولی برای شاهد مدعا نمونه از آن اشعار را در این مقاله ناگزیر از نقل و بیان است.

### نکوهش بیگانگان

از دو چشم آب یکسو گشته جاری خون ز یکسو دست و پایم بسته دین از یکطرف قانون ز یکسو قامت را کوژ دارد خون دل از دیده بارد آن قدموزون ز سوئی و انرخ گلگون ز یکسو دوست از راهی یکین ماو دشمن از طریقی بطر یکسو در کمین ماو ناپلیون ز یکسو باد از جایی خرابم میکند باران ز جایی کنت درسوئی کبابم میکند بارون ز یکسو برای دیدن تمام این چکامه بصفحه ۴۴۲ از دیوان وی مراجعه شود

(ترکیب بند)

ای در طریقت عشق بر خلق گشته هادی بدر البدور گردون صدر الصدور نادی  
از بسکه حضرت را مبسوط شد ایادی اندر بساط فضلت گردون شود منادی

خورشید در خیامت نار القری فرورد

شمع از ریخت در ایوان ام القری فرورد

شیخ العراق مانا سنك مرا سبك دید دریای ژرف بودم آب مرا تنك دید  
گردون حشمتم را بی اختر و جبك دید همچون خلیل در خواب انی لا ذبحك دید

زیرا بقصد قنات سوداست برفسان کارد

او چون ذوی الحقوقست من چون و کیل مر نارد

این مردمان که یینی یکمشت زر برستند بیرون ز زر پرستان یکمشت خر پرستند  
بیرون ز خر پرستان یکمشت شر پرستند بیرون ز شر پرستان جمعی هنر پرستند

مارا بکیسه زر نیست و اندر طویله خر نیست

درسرخیا لشر نیست سرمایه جز هنر نیست

برای خواندن بقیه این ترکیب بند بی نظیر بصفحه ۵۳۲ از دیوان وی رجوع شود  
(قطعه)

باست و ناف محاکم قضیب استیناف چنان سپوخت که دیگر نه است ماندونه ناف  
نشان عدل چه جوئی ازین دوسر قافان که زیر شهر سیمرخ شد بقله قاف  
بصفحه ۶۹۷ رجوع شود.

### (احزاب سیاسی)

خدارحمت کند مرحوم حاجی میرزا قاسی را بیخشد جای او بر خلق احزاب سیاسی را  
ترقی اعتدالی انقلابی ارتجاعیون دو مکرسی و رادیکال و عشقی اسگنسی را  
ندیدم فایده از احزاب جز ضدیت شخصی خدابرچیند ازین این بساط رشک و ماسی را  
رجوع شود بصفحه ۱۶ از دیوان وی.

### (مطایبه)

درد پا مر بندهات ساخت بیجان ایوزیر گوشمال داد و ازغم کرد پامال ایوزیر  
بیکرم از بهر مشق این طیبیان شد چو آن لوح سیمین کز برای مشق اطفال ایوزیر  
بسکه از انز کیون خستند جانم روز و شب ساق و رانم شد مشبک هم چو غربال ایوزیر  
رجوع شود بصفحه ۲۷۰ از دیوان وی.

### (نگوهش)

در خراسان میرزا صدرای نجد السلطنه کرده بیدادی که اندر گله گرک گرسنه  
چارتن در چار موقع بی محابا بیدرنک طرفه العینی زند یک کاروانرا بکنه  
نجدی اندر دفتر وزرگر بدشت شهریار طالش اندر جنگل و کم دخزل در کرده  
خامه اش مانند تیر بوالحنوق اندر طقوف اشتها چون تیغ سیف الدوله اندر خرشنه  
گرچه باشد کودن و گیج و زبان نافهم و گون چار گفتار مرادف یاد دارد زالسنه  
از فرانسه (دن موا) از لفظ تازی (اعطنی) زانگنسی (گیومی) از گفت ترکی و رمنه

برای خواندن تمام این چامه بی نظیر بصفحه ۴۵۵ از دیوان وی رجوع شود.

(چکامه)

فضا وساحت عدلیه یارب از چپ و راست تهی ز مردم دیندار و دین پرست چراست  
بنای کثر نشود راست گفته اند ولی بدست کج منشان این بنای کج شده راست  
ستون داد بر آورد و سقف عدل بریخت هنوز سقفش ستوار و استنش برجاست  
بچاه و بیل همی ماند این سرا که در آن هر آنکه افتد در خانمانش و او یلاست  
ز بسکه خولی و شعر و سنان در آن بینی صباح نوروز آنجا چوشام عاشوراست  
رجوع شود بصفحه ۸۹ از دیوان وی.

خلاصه سخن اینکه ختم نوابغ سخن استاد ادیب الممالک فراهانی است  
واحدی از معاصران وی قابل مقایسه و موازنه با او نیست و اگر روزی چند  
بهیاهوی این و آن فلان دیوان و بهمان کتاب را برخی از یخبران بازاری خریدار شوند  
این قضیه پایدار نبوده و حکم فوق العاده یک روزنامه را دارد و البته دور و بعد  
بعفت خریدار ندارد و خریداران هم دور خواهند انداخت.

هیچ دلیلی بر عظمت و نبوغ شاعر بهتر و بالاتر از قبول یک جامعه نیست  
از شعرای باستان همان شش شاعر که جامعه پسندیده و آثار آنان را پاس کرده  
سرآمد شعرا بوده اند و جامعه بهترین شناسنده و محک بوده است.

دیوان حکیم قآنی را جامعه پسندید و نگاهداشت و روز بروز بر رونق  
میفزاید. دیوان استاد ادیب الممالک فراهانی نیز پسندیده طباع اهل ذوق است و دیری  
نخواهد گذشت که تمام خانه ها و کتب خانه ها را تسخیر خواهد کرد و هفتمین  
دیوان جامعه خواهد شد.

## (مقایسه قآنی و ادیب الممالک)

اکنون که نبوغ را در دو قرن اخیر بحکم ذوق و تشخیص جامعه و قبول عامه در این دو نفر انحصار دادیم آیا میتوان تشخیص داد که کدام يك از این دو نابغه بردیگری رجحان و برتری داشته اند یا نه؟

بعقیده نگارنده طبع حکیم قآنی سرشارتر و درادای سخن قدرت وی بیش بوده ولی پیش آمد روزگار از بابت حوادث مشروطیت و سرنگون شدن کاخ استبداد میدان دیگری برای ادیب الممالک بازوتبیه کرده که آن میدان در دست قآنی نبوده و ازین سبب در میدان نکوهش و انتقاد جامعه و استبداد و ستایش آزادی ادیب الممالک اولین شخص در دو قرن اخیر محسوبست. در خاتمه تکرار میکنیم که برهان قاطع ما در دعوی انحصار نبوغ در این دو نفر فقط ذوق سلیم و قبول جامعه و پسندیدن عموم است و جز این هم برای نبوغ احدی دلیلی نیست

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ  
قبول خاطر و لطف سخن داد است

اگر این مقاله از شش صفحه زیادتیر است معذرت میطلبم و بعقیده بنده شرط شش صفحه خوبست از شرایط مسابقه برداشته شود تا بهتر بتواند اهل ذوق و ادب عقاید خود را برهانی کنند.

\*\*\*

این شرط را بر حسب پیشنهاد نگارنده فوق و مطابقت با واقع از شرایط حذف می کنیم.

(وحید)

